

ولایت فقیه و جایگاه آن در حکومت اسلامی با تکیه بر براهین عقلی و نقلی

محمد حسین بیات^۱

چکیده

ماهیت ولایت فقیه و جایگاه آن در تشکیل و استمرار حکومت اسلامی، در این جستار مورد تحقیق و واکاوی قرار گرفته است. نویسنده با استناد به نصوص و ظهورات آیات و روایات و با تکیه بر براهین عقلی، نقش محوری ولایت فقیه را در تشکیل حکومت اسلامی و اجرای مستمر قوانین الهی در زمان غیبت کبرای امام عصر(عج)، به اثبات رسانیده است. کوتاه سخن آنکه بعثت پیامبر اکرم(ص)، علت محدثه حکومت اسلامی و وجود حضرات معصومان علیهم السلام تا شهادت امام عسکری(ع)، علت مبقیه اسلام و حکومت اسلامی می‌باشد؛ در زمان غیبت امام(ع) این وظیفه خطیر به عهده فقیهان واجد شرایط، محول گردیده است؛ بنابراین ولایت و حکومت فقیه، تنها راهی است که از تعطیلی احکام اسلامی جلوگیری می‌نماید.

کلیدواژه‌ها: ولایت، ولی، مولی، فقه، فقیه، حکومت اسلامی.

مقدمه

بی شک، قرآن کریم کتاب مقدس مسلمانان جهان است؛ زیرا آیات آن قطعی الصدور می باشد. طبق نصوص و ظهورات برخی از آیات قرآن مجید، حکومت و ولایت در مرحله ای، ویژه خداوند متعال است و کسی را حق حکومت نیست؛ چون بهره‌ای از ولایت ندارند. مثل آیات: *إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ (یوسف / ۶۷)؛ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ (الکَهِف / ۴۴)؛ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا (الکَهِف / ۲۶) و ...؛* لیکن در مرحله‌ای دیگر در مقام اثبات حکومت به دو قسم الهی و غیر الهی منقسم می شود و هر یک از آنها ویژگی و آثار مربوط به خود دارند. مشخصه حکومت الهی آن است که حاکم فقط خداوند است و حکومت پیامبر و امام معصوم در طول حکومت خداوند می باشد. در این نوع حکومت، قانون‌گذار فقط خداوند است و پیامبر اکرم و جانشینان به حق وی، تنها مجریان قانونند. در زمان غیبت معصوم (ع)، ولی فقیه مجری همین قوانین می باشد. اما ویژگی حکومت غیر الهی آن است که طواغیت و شیاطین در رأس حکومت قرار دارند و قوانین این نوع حکومت به دست انسان‌ها تدوین گردیده است. آیات بسیاری در قرآن مجید بدان مطلب تصریح دارد که برخی از آنها به قرار زیر است: *إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ؛ وَلِيٌّ مِنْ فَطْرَتِهِ خَدَّاءُ وَتَنَاهَا أَوْ تَتَوَلَّى أَمْرَ صَالِحِينَ (الاعراف / ۱۹۶)؛* إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. وَلِيٌّ شِمَا-صَالِحِينَ - فقط خدا و رسول او و آن کسی که در حال رکوع زکات داد (المائدة / ۵۵)؛ *إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ؛ هَمَانَا مَا شَيَاطِينُ رَا تَتَوَلَّى أَمْرَ مَرْدَمِ بِيْ اِيْمَانِ قَرَارِ دَادِيْمِ (الاعراف / ۵۵) و آیه: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ؛* فقط خداوند متولی امور مؤمنان است و آنان را از تاریکی‌های مرگ‌بار به روشنایی حیات بخش بیرون آورد؛ لیکن متولیان امور کافران، طاغوت است که ایشان را از نور به تاریکی‌ها کشانند (البقره / ۲۵۷) و ... در آیات فوق و مانند آنها به آثار حکومت الهی و طاغوتی اشارت فرمود و گفته است و که آثار حکومت الهی، مایه استكمال آدمیان است که تکامل انسان‌ها در آن حاصل آید ولی آثار حکومت طاغوت نگون‌بختی بشر است



که آدمیان را از نور به قعر جهنم بدبختی کشاند. فی الجمله، این جستار در چهار بند زیر به رشته تحریر کشیده آمده است:

الف: ماهیت ولایت فقیه؛

ب: اثبات ولایت فقیه با تکیه بر براهین عقلی و نقلی؛

ج: جایگاه ولایت فقیه در حکومت اسلامی؛

د: نتیجه گیری.

مفهوم شناسی:

ولایت

راغب اصفهانی در معنای فقه می نویسد: *الْوَلَايَةُ التَّصَرُّعُ وَ الْوَلَايَةُ تَوَلَّى الْأَمْرُ*؛ ولایت به کسر واو به معنی یاری‌گری و با فتح واو به معنی حاکمیت و متولی مردم بوده است (همان: ذیل ولایت)؛ سپس می نویسد: *وَلَاءٌ وَ تَوَالِيٌّ*؛ یعنی دو چیز چنان به یکدیگر نزدیک باشند که غیری در میانشان فاصله نباشد. *وَلِيٌّ وَ مَوْلَى* نیز به یک معنی هستند (یعنی هم به معنی متولی امر هم به معنی دوست بسیار نزدیک)؛ خداوند هم *وَلِيٌّ* مؤمنان هم مولای آنان است، قال الله تعالی: *اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا (البقرة/ ۲۵۷)*؛ *ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا (محمد/ ۱۱)*. گاه نیز کلمه «والی» به معنی «ولی» آمده است؛ مثل *مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ*؛ جز خداوند مرایشان را والی در کار نیست (الرعد/ ۱۱). قرشی در قاموس قرآن می نویسد: «*وَلِيٌّ* بر وزن *فَلْسٌ* به معنی نزدیکی و قرب است، *تَوَلَّى* به معنی سرپرستی و دوست اخذ نمودن است؛ *وَلِيٌّ*: سرپرست و اداره کننده امر دیگران و نیز به معنی دوست بسیار نزدیک است؛ به قول طبری: *وَلِيٌّ* از *وَلَّى* یعنی کسی که به خاطر نزدیکی به شخص جهت تدبیر امور وی سزاوارتر از دیگران است. مولی: به کسی گویند که به امور بنده سرپرستی و مباشرت دارد، البته به خود بنده نیز، مولی اطلاق می شود و گاهی نیز مولی به معنی وارث است که در آیه: *وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوْلَىٰ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ (النساء/ ۳۳)* بدین معنی است؛ اولی نیز از ماده *وَلَّى* به معنی نزدیک تر و سزاوار تر به تصرف است که در آیه *التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ (الاحزاب/ ۶)* در همین معنی آمده است؛ چون پیامبر اکرم (ص) نسبت به جان و مال مؤمنان بیش از خودشان حق تصرف دارد» (همان: ذیل قرآن).

فقیه

راغب در معنای فقه می نویسد: **الْفَقْهُ هُوَ الْعِلْمُ بِالْأَحْكَامِ الشَّرِيعَةِ**، **يَقَالُ: فَقَّهَ الرَّجُلُ إِذَا صَارَ فَقِيهًا وَفَقَّهَ يَعْنِي فَهَمَ وَتَفَقَّهَ إِذَا طَلَبَهُ فَتَخَصَّصَ**، قال الله تعالى: **لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ** (التوبة ۱۲۲): فقه به معنی علم به احکام شریعت است، وقتی گفته شود: **فَقَّهَ الرَّجُلُ**؛ یعنی کسی که در علم دین عالم شده باشد، **فَقَّهَ** به معنی فهمیدن است و **تَفَقَّهَ**؛ یعنی در طلب علم دین بود تا در آن تخصص یابد که خداوند باتوجه به همین معنی فرمود: **لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ**؛ تا در علم دین متخصص شوند. (راغب، ماده فقه).

علامه طباطبائی ذیل آیه ۲۲ سوره توبه فرمود است: «مراد از تفقه، فهم جمیع معارف دینی اعم از اصول و فروع دین است نه خصوص احکام عملی که همان فقه مصطلح در عرف متشرعه می باشد. دلیل این مطلب، آیه **لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ**؛ تا هنگام بازگشت، قوم خود را بیم دهند؛ بدیهی است که بیم دادن وقتی حاصل می شود که نسبت به جمیع معارف دینی انذار صورت گیرد» (طباطبائی، ۱۳۸۸: ۲۸۷/۹). از گفته علامه معلوم می شود که فقه، در لغت به معنی فهم جمیع معارف دینی است؛ لیکن در اصطلاح فقیهان، فقه عبارت از فهم تفصیلی احکام عملی (فروع دین) می باشد.

صاحب معالم الاصول فرموده است: **الْفِقْهُ فِي اللُّغَةِ الْفَهْمُ وَلَكِنْ فِي الْإِصْطِلَاحِ هُوَ الْعِلْمُ بِالْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ الْفُرْعِيَّةِ عَنْ آدِلَّتِهَا التَّفْصِيلِيَّةِ**؛ فقه در لغت به معنی مطلق فهم است؛ لیکن در اصطلاح متشرعه عبارت از: علم به احکام شرعی فرعی با ادله تفصیلی می باشد (اعتمادی، ۱۳۷۷: ۳). طبق تعریف فوق، فقیه کسی است که توان استخراج جمیع احکام عملی (فروع دین) را با تمسک به ادله اربعه - کتاب، سنت، اجماع و عقل - داشته باشد؛ به بیان دیگر فقیه به کسی گفته می شود که با تمسک به نصوص و ظهورات کتاب خدا و سنت متواتر یا معتبر، احکام الهی را استخراج نماید.

ماهیت ولایت فقیه

از بحث مفهوم شناسی فوق معلوم شد که واژه های «ولایت، ولی، مولی و اولی» مشترک لفظی هستند که در معنی حاکمیت، سرپرست و سزاوار به تصرف و یا دوستی بسیار

نزدیک و یاری‌گری و ... به کار می‌روند.

بدیهی است که طبق قانون مشترک لفظی، هر یک از معانی فوق با قرینه معینه معلوم می‌شود؛ مثلاً وقتی گویند: فقیه دارای ولایت نسبت به مردم است یا ولی مردم می‌باشد، مقصود نفاذ حکم یا فتوای اوست؛ بنابراین، اگر فقیهی در محکمه، حکم صادر کند که این مال، مربوط به فلان شخص است و یا بگوید که امروز عید فطر است، باید از حکم او تبعیت شود. در فتوا نیز چنین است، وقتی فقیهی جامع شرایط فتوا دهد که شهر تهران از بلاد کبیره است، بر مقلدان وی تبعیت از فتوای وی لازم است؛ بنابراین، ولایت فقیه عبارت است از: حاکمیت فقیه جامع شرایط به نیابت از معصوم (ع) در زمان غیبت امام عصر (عج) می‌باشد. پس حکم و فتوایش واجب الاتباع است؛ یعنی باتوجه به قرائن مقالی و مقامی، هیچ یک از معانی (ولایت، ولی) جز معنی نفاذ حکم و حاکمیت در این باب مورد نظر نخواهد بود. البته بین حکم و فتوا این تفاوت وجود دارد که تبعیت از فتوا بر مقلدان وی واجب است اما تبعیت از حکم، از باب ولایت فقیه بر همه واجب است و مختص به مقلدان نمی‌باشد. شایان ذکر آنکه ولایت فقیه از نوع ولایت تشریحی و اعتباری می‌باشد نه از نوع ولایت تکوینی. ولایت تکوینی، تسلط بر جهان هستی می‌باشد که ولی خدا توان تصرف در ماهیت اشیای جهان وجود را دارد؛ بسان ولایت موسی، عیسی علیهما السلام که موسی (ع) عصا را به اژدها تبدیل می‌کرد و یا حضرت عیسی که مرده را به حیات باز می‌گردانید که در قرآن، این کارهای خارق العاده به تفصیل آمده است و از همه بالاتر، ولایت تکوینی پیامبر بزرگوار اسلام است که به تصریح آیه «اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَاَنْشَقَّ الْقَمَرُ وَاِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ» (القمر/۲)؛ ماه با اشاره حضرت محمد (ص) دو نیم شد و یا حرکت درخت که به فرمان پیامبر اکرم (ص) (طبق تصریح حضرت علی (ع) در نهج البلاغه) صورت گرفت. حضرت علی (ع) فرمود: «پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الشَّجَرَةُ ... اِنْقَلَعِي بِعُرْوَتِكَ حَتَّى تَقْفِي بَيْنَ يَدَيَّ، وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَا تَقْلَعْتِ بِعُرْوَتِهَا وَ جَاءَتْ وَ لَهَا دَوَى شَدِيدٌ؛ ای درخت! با ریشه‌های خود از زمین کنده شو و به اذن الله جلوی من بایست... به خدایی

که پیامبر را به حق مبعوث فرمود، آن درخت با ریشه‌هایش کنده شد و با صدای بلند حرکت نمود و به حضور پیامبر (ص) آمد» (سیدرضی، ۱۴۱۵ق: خطبه ۲۳۴).

اما ولایت فقیه، حاکمیت نسبت به اجرای قوانین الهی است که فقیه جامع شرایط به نیابت از جانب معصوم (ع) و با نصب معصوم، موظف به انجام آن است. احادیث بسیاری از معصوم (ع) در باب نصب فقیه به این ولایت وارد شده که در بخش‌های آتی به طور تفصیل آورده خواهد شد؛ فی الجمله، توقیع امام عصر (عج) و مقبوله عمر بن حنظله، این مطلب را اثبات می‌کند. امام زمان (ع) در آن توقیع فرمودند: **فَأَنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ؛** فقیهان واجد شرایط حجت من بر شمایند؛ چنان که من حجت خدایم (حدود ولایت فقیه، ۲۰)؛ و امام صادق (ع) در مقبوله عمر بن حنظله فرمودند: **فَأَنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا؛** من فقیه جامع شرایط را حاکم شما قرار دادم (حرعاملی، ۱۳۵۸: ۹۹/۱۸)؛ بنابراین، ولایت فقیه، ولایتی است که با وجود شرایط ویژه، امام معصوم آن را جعل فرموده است که با نبود آن شرایط، ولایتی در کار نخواهد بود.

امام خمینی در باب ماهیت ولایت فقیه نوشته است: «خلافت و ولایت را دو معنی در کار است: یکی ولایت الهی تکوینی که این نوع ولایت مختص پیامبر اکرم و سایر معصومان علیهم السلام است؛ دو دیگر ولایت اعتباری جعلی بسان جعل پیامبر که حضرت امیر را به خلافت جعل فرمودند؛ بنابراین، ریاست ظاهری جمیع امامان (ع) جز اجرای احکام حق تعالی چیز دیگری نبود» (امام خمینی، ۱۳۶۳: ۴۶۶/۲).

شرایط ولی فقیه

از آیات و روایات می‌توان فهمید که فقاهت و عدالت از شرایط ابتدایی ولی فقیه برای صلاحیت فتوا دادن است. ولی فقیه، در فقاهت و بخصوص در عدالت باید تالی تلو معصوم است. در این زمینه روایات متعددی به لزوم دانش فقهی فقیه دلالت می‌نماید که می‌توان به وسائل الشیعه، ج ۱۸ ص ۹۹ و ۱۶۰ مراجعه نمود. گویاترین حدیث در باب شرایط ولی فقیه، حدیث امام عسکری (ع) است که در تفسیر آیه **فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ**

(البقره/۷۹)؛ وای به حال کسانی که کتابی با دست خود نویسند آن گاه گویند: این کتاب از جانب خداوند است، فرمود: مقصود این آیه قوم یهود است؛ سپس فرمود: مردی به امام صادق عرض کرد: باتوجه به اینکه قوم یهود خود عالم نبودند و فقط از گفته عالمانشان پیروی می کردند، چگونه خداوند ایشان را سرزنش می فرماید؟ آیا فرقی بین عوام قوم یهود و عوام ما هست؟ چون ما نیز چنین می کنیم. امام صادق فرمودند: بین عوام قوم یهود و عوام ما از جهتی فرق است و از جهتی فرقی نیست؛ اما فرقی در این است که عوام یهود می دانستند که عالمانشان دروغ گو، حرام خوار و رشوه گیر هستند و نیز می دانستند که این کارها فسق است، با این حال از ایشان پیروی می کردند؛ بدین جهت خداوند آنان را سرزنش کرده است. اگر عوام امت ما نیز بدانند که عالم دینی شان مرتکب فسق ظاهر می شود و دارای عصبیت شدید قومی است - خود و خویشاوندانش بر دیگران مقدم می دارد- و چنگ به دنیا زده، با این حال طوق حکم و فرمان آن عالمان را به گردن خود آویزند و از آنان بی چون و چرا پیروی نمایند، اینان نیز بسان عوام قوم یهود خواهند بود و اما اگر فقیهان امت ما دارای شرایط زیر باشند، بر عموم شیعیان لازم است که طوق فرمانشان را به گردن آویزند و بی چون و چرا از آنان پیروی نمایند. (حرعاملی، ۱۳۵۸: ۹۵/۱۸) آن شرایط به قرار زیر است:

خود نگهدار باشند، در برابر مظاهر دنیا فریب نخورند، حافظ دینشان باشند، مخالف هوای نفس باشند و مطیع اوامر مولای خود یعنی خدا و رسول باشند: *فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ، مَطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِعَوَامِّ أَنْ يَقْلُدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا كُلَّهُمْ* (همان: ۹۴)؛ امام (ع) در دنبال حدیث فرمودند: *مَنْ رَكِبَ مِنَ الْقَبَائِحِ وَ الْفَوَاحِشِ مَرَآكِبَ عِلْمَاءِ الْعَامَّةِ فَلَا تَقْبَلُوا مِنْهُمْ عَنَّا شَيْئًا؛* هر فقیهی که مرتکب کارهای قبیح و منکرات شود چیزی از ما از ایشان نپذیرید (همان).

اثبات ولایت فقیه با تکیه بر براهین عقلی

اثبات ولایت فقیه به حکم عقل سلیم بشری برای مسلمان معتقد به اسلام، مشکل نیست؛ چون اگر کسی انسانیت انسانها را درک نماید خواهد دانست که آدمیان بدون

حاکم در جامعه بشری زندگی نتواند کرد. چه خودخواهی و هواهای نفسانی و حبّ نفس، همگان را به تجاوز به حقوق دیگران وامی دارد و در نتیجه بشریت نابود گردد. بعد از این مقدمه، امر حاکمیت بر محور حاکمیت صالح و یا ظالمان فاسق دایر می‌شود. با توجه به حسن و قبح عقلی، حکومت ظالمان و فاسقان مورد قبول عقل سلیم بشری نیست. پس به حکم عقل باید صالحان حاکم مردمان شوند و بر جمیع مردم به حکم عقل واجب و لازم است که از آنان حمایت نمایند. شارع مقدس به این حکم قطعی عقلی بارها ارشاد فرموده است. حضرت علی(ع) فرماید: لا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ امیرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، یَعْمَلُ فِی امْرَتهِ الْمُؤْمِنِ وَ یَسْتَمْتِعُ فِیْهَا الْکَافِرُ (سید رضی، ۱۴۱۵ق: خطبه ۴)؛ یعنی: جامعه بشری را چاره‌ای جز وجود حاکم نیست؛ چه صالح نیکوکار و یا فاسق نابکار، تا مؤمن در سایه حکومت توان انجام کارهای خود را یابد و کافر نیز از نعمت حکومت بهره‌مند شود (همان: ۴۰) طبق سخن امیرالمؤمنین (ع) وجود حاکم الهی برای جامعه بشری ضروری است.

صاحب جواهر در این باب فرمود: فی الجملة، المسئلة مِنَ الواضحاتِ لا تحتاجِ الى ادلة: مسئله، از بدیهیات عقل است و هیچ نیازی به دلایل شرعی ندارد (همان: ۳۹۷/۲۱).

امام خمینی (ره) می‌فرماید: ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آن سبب تصدیق می‌شود و چندان به برهان نیاز ندارد؛ چه هر که عقاید و احکام اسلامی را -حتی اجمالاً- دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را تصور کند بی‌درنگ تصدیقش نماید (امام خمینی ره، ۱۳۴۴: ۵). به دیگر بیان اثبات ولایت فقیه از مستقلات عقلیه است؛ و در جای خود اثبات شده که احکام عقل سلیم با احکام شرع ملازمه بین دارد. این مطلب در علم اصول به اثبات رسیده است. استاد مظفر در این باب فرماید: وَ الْحَقُّ أَنَّ الْمُلَازِمَةَ ثَابِتَةً فَإِنَّ الْعَقْلَ إِذَا حَكَّمَ بِحُسْنِ شَيْءٍ فَلَا بُدَّ أَنْ يَحْكُمَ الشَّرْعَ بِحُكْمِهِمْ لِأَنَّ الشَّارِعَ مِنْهُمْ بَلْ رَأَيْسُهُمْ فَهُوَ بِمَا هُوَ عَاقِلٌ كَسَائِرِ الْعُقَلَاءِ لَا بُدَّ أَنْ يَحْكُمَ بِحُكْمِهِمْ (مظفر، بی تا: ۱/ ۲۳۷)؛ طبق سخن مرحوم مظفر، با اثبات ولایت فقیه به حکم عقل، به حکم شرع نیز بی‌تردید این گونه ولایت اثبات شده است.

اثبات ولایت مطلقه فقیه با تکیه بر آیات

طبق تصریح بسیاری از آیات، حکومت و ولایت در مقام ثبوت، مختص خداوند است. خداوند در این باب می فرماید: **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ** (یوسف/۶۷)؛ **فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ** (غافر/۱۲)؛ **مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا** (الکهف/۲۶)؛ **الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ** (الکهف/۴۴)؛ و نیز در آیات ۷۰ و ۸۰ سوره قصص و آیه ۱۴ سوره الانعام و ۱۵۵ سوره الاعراف و ۲۰ سوره هود، بدین نکته اشاره شده است. از آیات فوق به روشنی فهمیده می شود که حکومت اولاً و بالذات، ویژه خداوند است و هیچ کس را قدرت حکمرانی در کار نیست. در سوره کهف آیه ۳۹ به این نکته بسیار ژرف عرفانی اشارت رفته که: **مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ**: فقط خواست خدا عملی می شود و هیچ نیرویی جز قدرت خدا در کار نیست. این مطلب بسیار ژرف است که در این مجال بیش از این نتوان بدان پرداخت. و اما در مقام اثبات و حکمرانی بر مردم، حکومت به دو قسم تقسیم می گردد: یکی اجرای احکام الهی که در این حکومت، قانون گذار فقط خداوند است و خداوند در رأس حکومت می باشد و پیامبر اکرم و جانشینان واقعی او یعنی امامان علیهم السلام و در زمان غیبت معصوم (ع) ولی فقیه، همگان فقط مجریان قانون خدایند. اگر پیامبر یا امام معصوم قانونی غیر از قوانین قرآنی جعل نمایند، به حکم وحی بیانی است که، خداوند در آیات ۴۴ و ۶۴ سوره نحل بدان اشارت کرد و فرمود: **وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ**؛ قرآن را به تو نازل کردیم تا برای مردم بیان نمایی. پس اگر پیامبر یا امام معصوم، قانونی جعل نمایند، در حقیقت در راستای تفصیل قوانین قرآن مجید است نه چیز دیگر؛ دو دیگر، حاکمیت طواغیت و شیاطین است که شیاطین در رأس این حکومت قرار دارند و قوانین آن مجعول به دست انسان های پیرو شیاطین و هواهای نفسانی است که شیاطین بر مردمان سلطه یافته و ایشان را همراه خود کرده اند. شایان ذکر آنکه، تن دادن به حکومت شیاطین و همراهی با آن نوعی عذاب الهی است. خداوند از زبان حضرت ابراهیم بدین نکته اشاره فرمود: **يَا اِبْتِ اِنِّي اَخَافُ اَنْ يُمْسِكَ عَذَابُ مَنْ الرِّحْمَانِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا** (مریم/۴۵)؛ ای پدر! می ترسم گرفتار عذاب الهی شوی و همراهی

ولایت، جایگاه آن در حکومت اسلامی، با تکیه بر آیه های عطفی

با شیطان نمایی. خداوند در آیات بسیاری به این دو نوع حکومت اشارت کرد. در سوره الانعام آیه ۱۲۷ و یوسف آیه ۱۰۱ و الاعراف ۱۹۶ فرمود: وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ؛ فقط خداوند حاکم صالحان است (الاعراف/۱۹۶)؛ و در آیات ۲۷ و ۳۰ سوره الاعراف شیاطین را حاکم کافران معرفی فرمود: اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ اَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ؛ اِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ. بارها در قرآن مجید به پیامدهای حکومت الهی و شیاطین اشارت رفته است. مثل آیه: اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّوْرِ وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَوْلِيَائُهُمُ الطَّاغُوْتُ يُخْرِجُوْنَهُمْ مِنَ النُّوْرِ اِلَى الظُّلُمَاتِ (البقره/۲۵۷).

در این آیه دو نکته قابل توجه است: یکی آن که در حکومت الهی فقط خداوند در رأس حکومت است؛ لیکن در حکومت های غیر الهی، طاغوت ها در رأس حکومتند؛ دو دیگر آنکه سرانجام پیروان حکومت الهی نور و سعادت است؛ لیکن آخر کار پیروان شیاطین دوزخ نگون بختی و ظلمات است.

خداوند متعال، این مطلب را در سوره محمد آیه ۱۱ چنین عنوان فرمود: ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ مَوْلٰى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَّ اَنَّ الْكٰفِرِيْنَ لَمَوْلٰى لَهُمْ؛ یعنی خوش بختی مؤمنان بدان جهت است که خداوند حاکم آنان است؛ لیکن کافران را حاکمی در کار نیست.

نکته جالب توجه در این آیه آن است که وجود حاکمان طاغوتی را «عدم»، معرفی کرده است، شاید بدان جهت که این حاکمان مانند عدم اثرگذاری مثبتی ندارند. آن گاه در دنباله آیه فوق فرمود: خداوند پیروان حکومت الله را به سعادت رساند و وارد بهشت نماید؛ لیکن کافران به چارپاهایی مانند که از این دنیا فقط بهره حیوانی دارند و فرجام کارشان نگون بختی و دوزخ باشد: «وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا يَتَمَتَّعُوْنَ وَّ يَأْكُلُوْنَ كَمَا تَأْكُلُ الْاَنْعَامُ وَّ النَّارُ مَثْوٰى لَهُمْ» (محمد/۱۲). باز هم خداوند متعال، با بیانی دیگر به فرجام کار پیروان حکومت شیاطین اشاره فرمود و گفت: اِنَّ الشَّيَاطِيْنَ لِيُوْحُوْنَ اِلَى اَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوْكُمْ (الانعام/۱۲۱)؛ شیاطین به دوستان و پیروان خود القاء می کنند که پیوسته با شما جنگ و ستیز داشته باشند. طبق این آیه، پیروان حکومت الله باید پیوسته منتظر توطئه های حاکمان طاغوت باشند و در فکر مقابله با آنان در آیند و با

یکدیگر متحد شوند.

نکته مهم در اثبات ولایت فقیه با تمسک به آیات آن است که: *أولاً* خداوند مَنان بارها جمیع آدمیان را از پیروی شیاطین برحذر داشته و سرانجام پیروی از شیاطین را متذکر شده است، در سوره اسراء از زبان شیطان فرمود: «لَا خَتَنَکَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» (الاسراء/۶۲)؛ مضمون آیه آنست که: اگر شیطان بر شما مسلط شود، شما را بسان اسب، مرکب خود سازد و مهارش را به دست گیرد و به گودال هلاکت و بدبختی تان برد؛ ثانیاً بارها با تأکید تمام به همه انسانها دستور می‌دهد که از حکومت الله که به دست پیامبر و جانشینان وی اجرا می‌شود تبعیت کنند. برخی از آیات در این باب به قرار زیر است: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (النساء/۸۰)؛ هر که از پیامبر پیروی نماید از خداوند پیروی کرده باشد. *إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ (فتح/۱۰)*؛ آنان که با تو-ای پیامبر- بیعت کنند با خدا بیعت کرده‌اند؛ *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ (انفال/۲۴)*؛ ای مؤمنان! دعوت حیات بخش خدا و رسول را اجابت نمایید. نکته مهم در این آیه آن که دعوت پیامبر اکرم عین دعوت خداوند معرفی شده است، چون فعل (دعا) را مفرد آورد نه مثنی؛ *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ (محمد/۳۳)*؛ ای مؤمنان! از خدا در سرش پیروی نمایید و اعمال تان را باطل نسازید؛ در آیه ۱۵۱ سوره النساء فرمود: «أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا»؛ هر که میان حکم خدا و پیامبرانش تفاوت قائل شود، به یقین کافر باشد و وارد دوزخ گردد.

خداوند رحمان، علاوه بر آنکه اطاعت از پیامبر را بسان اطاعت از خدا معرفی فرمود، دستور مؤکد دیگری به مؤمنان می‌دهد و طبق این دستور آنان را مکلف می‌کند که مقدمات حکومت پیامبر و جانشینانش را فراهم نمایند و این ودیعه الهی را که هدفش استكمال انسان‌هاست، به دست اهلش سپارند و به هیچ روی تن به حکومت شیاطین ندهند. در سوره النساء آیه ۵۸ تا ۶۰ به طور صریح بدین نکته اشارت رفته است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا... إِنَّ اللَّهَ نَعِمًا يَعْظُمُكُمْ بِهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا

الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (النساء/ ۵۹-۵۸)؛ همانا خداوند به شما دستور می‌دهد که امانت‌های الهی به اهلش رسانید... همانا خداوند شنوا و بینا به شما پند خوبی می‌دهد، ای مؤمنان باید از خدا و رسول و اولی الامر -جانشینان پیامبر- اطاعت نمایید.

نکته قابل توجه در آیات فوق آن است که خداوند از دو اسم (سمیع و بصیر) استفاده فرمود. چه اسم سمیع ناظر به نیاز بشر است؛ یعنی خداوند، درخواست‌های جمیع آدمیان را برای ترقی و استکمال‌شان می‌شنود و بدانها پاسخ می‌دهد، و اسم بصیر اشاره بدانست که خداوند با آگاهی و علم نامتناهی خود با جعل احکام عملی برای آدمیان به جمیع درخواست‌های ایشان در مسیر استکمال‌شان پاسخ می‌دهد. در دنباله آیات فوق فرمود: «الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ يَرِيدُونَ أَنْ يَتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» (النساء/ ۶۰).

خداوند در این آیه به صراحت فرمود: اگر کسانی از مؤمنان در امور زندگی خود به حاکمان طاغوت مراجعه نمایند و با این حال پندارند که مؤمن هستند، اندیشه نادرست در سر دارند، چون خداوند به جمیع مؤمنان دستور داده است که علیه طاغوت قیام نمایند و کسانی که روی به حاکمان طاغوت دارند، شیطان ایشان را به گمراهی می‌کشاند گرچه خود ندانند.

فی الجمله، با اندک دقت در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (النساء/ ۵۹)، ولایت فقیه عادل اثبات می‌شود. اینک ذیلاً در دلالت این آیه در حدود مقاله به بحث می‌پردازیم.

چند نکته در دلالت این آیه وجود دارد که با دقت در آنها، ولایت مطلقه فقیه اثبات می‌شود: نکته نخست آن است که خداوند در این آیه امر به اطاعت از حکومت خداوند و پیامبر اکرم و اولی الامر فرموده است. در جای خود ثابت شده که به حکم عقل اوامر دال بر اطاعت واجب است و امر الهی در این گونه موارد ارشاد به حکم عقل است؛ از جانبی دیگر اطاعت، مطلق است و مقید به هیچ قید و شرطی نیست؛ یعنی جمیع مسلمانان و مؤمنان از جمیع دستورهای پیامبر اکرم و اولی الامر باید پیروی نمایند. چون کلمه‌های «الَّذِينَ آمَنُوا» و «أُولِي الْأَمْرِ» افاده عموم می‌کند و امر «أَطِيعُوا» در اطلاق، ظهور دارد. نکته

دوم آنکه اطاعت از حاکمیت اولی الامر در ردیف اطاعت از حاکمیت خدا و رسول خدا قرار گرفته که بدون هیچ قید و شرطی، اطاعت اولی الامر نیز واجب و لازم است. هم‌سان بودن اطاعت اولی الامر با اطاعت خدا و رسول، دلیل بر خروج حاکمان ظالم و ستمگر از این حکم است. چون به حکم عقل و شرع تبعیت از طواغیت و ظالمان حرام است که قبلاً بدین نکته اشاره گردید و بیان شد که آیه ۶۰ سوره النساء، اطاعت از طواغیب را منع فرمود است. از این نکته معلوم می‌شود که اولی الامر نیز باید بسان پیامبر اکرم (ص)، معصوم باشند و گرنه اغراء به امر نامشروع و خلاف عقل لازم آید که صدور آن از حکیم مطلق، قبیح و محال است. با توجه بدین مطلب، عالمان شیعه برآنند که مقصود از اولی الامر، امامان معصوم می‌باشند که سخن حق هم همین است؛ لیکن با این حال با توجه به اینکه فقیهان نیز جز اجرای احکام قرآن با بیان و تفسیر معصومان (ع) عملی از پیش خود انجام نمی‌دهند، مشمول و مصداق اولی الامر هستند؛ به بیان دیگر، فقیهان نیز در این جهت معصوم هستند؛ چون طبق گفته قرآن و معصوم عمل می‌کنند نه طبق نظر غیر معصومان خود. با توجه بدین نکته، پیامبر (ص) فرمود: *عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَسَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي*؛ فقیهان امت من بسان پیامبران پیش از من هستند (نراقی، ۱۳۶۵: ۱۷) و امام رضا (ع) نیز بدن مطلب تصریح کرد و فرمود: *مَنْزِلَةُ الْفَقِيهِ كَمَنْزِلَةِ الْأَنْبِيَاءِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ*؛ جایگاه فقیه، جایگاه پیامبران بنی اسرائیل است (همان: ۱۸)؛ شکی نیست که انبیای بنی اسرائیل مثل موسی، عیسی و ... معصوم بوده‌اند، پس فقیه که مثل ایشان است باید معصوم باشد. نکته سوم: نحوه بیان خداوند در آیه اطاعت است که کلمه «اطيعوا» بعد از الله تکرار شد؛ لیکن بعد از رسول تکرار نشد. معنی این کار آن است که بین اطاعت خدا و رسول فرقی هست؛ لیکن بین اطاعت رسول خدا و اطاعت اولی الامر فرقی نیست. ممکن است راز مطلب این باشد که خداوند جاعل احکام است؛ لیکن رسول خدا و اولی الامر هر دو مجریان احکامند نه جاعل آن‌ها.

علامه طباطبائی در این باب گوید: «رسول خدا را دو شأن است: یکی کمالات نامتناهی و مقام

ولایت تکوینی که با توجه بدین نکته، خداوند متعال جمیع علوم از جمله بیان اسرار و احکام قرآن را طبق آیه ۴۴ سوره نحل به آن جناب واگذار نمود و فرمود: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (النحل/۴۴)؛ یعنی قرآن را به تو نازل کردیم تا احکام و اسرار آن را برای مردم بیان نمایی؛ دو دیگر ولایت تشریعی و حاکمیت حکومت الهی که با توجه بدین مقام، خداوند، اولی الامر را هم ردیف و عدل آن حضرت قرار داد؛ چون هر دو مجری احکام الهی هستند که این نکته سبب تکرار فعل «اطیعوا» شد: وَ هَذَا الْمَعْنَى هُوَ الْمَوْجِبُ لِتَكَرُّرِ الْأَمْرِ بِالطَّاعَةِ فِي قَوْلِهِ: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۵۶۶). بدیهی است جهت اثبات ولایت فقیه به آیات دیگر نیز می توان تمسک جست؛ لیکن جهت رعایت اختصار به همین مقدار بسنده می کنیم.

اثبات ولایت مطلقه فقیه با تکیه بر احادیث

جهت رعایت اختصار در این بخش نیز فقط به دو حدیث استناد می کنیم سپس در بخش نقل احوال فقیهان بزرگ در باب ولایت فقیه، به برخی احادیث دیگر نیز اشاره خواهیم کرد:

۱- توقیع مبارک امام عصر (عج)، شیخ حرّ عاملی محدّث نام آور شیعی این حدیث شریف را از کمال الدین صدوق، اجتهاج طبرسی و کتاب «الغیبة» شیخ طوسی نقل کرده و سپس نوشته است: در سفه این حدیث از نظر جمیع علمای شیعی هیچ گونه خدشه و اشکالی در کار نیست. خلاصه حدیث چنین است: محمد بن یعقوب از اسحاق بن یعقوب نقل می کند که از محمد بن عثمان (نایب دوم امام زمان) خواستم تا نوشته ای از امام زمان (عج) در باب چند مسئله از جمله در باب اوضاع زمان غیبت برایمان دریافت نماید. وی نوشته ای به خط مبارک امام (عج) برایمان آورد که آن حضرت نوشته بودند: و اما الحوادث الواقعة، فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجّتی علیکم و انا حجّة الله: در باب جمیع شئون زندگی - در زمان غیبت - به راویان حدیث ما رجوع کنید همانا آنان حجّت من بر شمایند و من حجّت خدایم (حرملی، ۱۳۵۸: ۱۰۱/۱۸).

امام (ع) در آخر حدیث نوشته بود: محمد بن عثمان عمری - که خدا از او خشنود باد - مورد وثوق من است و نوشته وی، نوشته من است (همان).

بحث دلالتی حدیث: چند نکته در این حدیث قابل توجه است که با دقت در آنها ولایت مطلقه فقیه در زمان غیبت معصوم اثبات می‌شود: یکی آن که امام (ع) امر فرموده و گفت: فارجعوا، و امر ظهور در وجوب دارد؛ بنابراین، مراجعه به فقیه جامع شرایط واجب است؛ دو دیگر آن که فرمود: الحوادث الواقعة، که چون الحوادث جمع همراه «ال» می‌باشد، مفید عموم است؛ یعنی در جمیع شئون زندگی باید به فقیه رجوع کرد. بدیهی است که مسائل سیاسی در زندگی مردم در رأس امور و از مسائل مهم فقه و احکام اسلامی است. پس طبق این حدیث بر جمیع مسلمانان جهان واجب است در جمیع امور دینی و سیاسی به فقیه رجوع نمایند؛ یعنی حکم و فتوای فقیه برای همه مسلمانان حجت است و باید طبق آن عمل کنند و گرنه مراجعه بدون اطاعت لغو و بیهوده خواهد بود؛ نکته سوم آنکه امام (ع) در آخر حدیث فرمود: محمد بن عثمان مورد وثوق من و نوشته‌اش نوشته من است. بدیهی است که محمد بن عثمان فقط یک فقیه عادل است و معصوم نیست؛ بنابراین با وحدت ملاک هر فقیه عادل شیعی مورد وثوق امام است و نوشته‌اش بسان نوشته خود امام عصر است؛ یعنی این سخن منصوص العله است نه مستنبط العله؛

۲- حدیث دوم در این باب، مقبوله عمر بن حنظله است که جمیع فقیهان بزرگوار شیعه به این حدیث عمل کرده‌اند و در اثبات حجیت قول فقیهان بدان تمسک جسته‌اند: راوی می‌گوید: از امام صادق (ع) در باب دو تن از شیعیان که میانشان در باب قرض یا ارب، اختلاف شدیدی بود، پرسیدم که به چه کسی برای حل اختلافشان مراجعه کنند؟ آیا حق دارند به قضاة و حاکمان طاغوت رجوع نمایند؟ امام (ع) فرمود: خداوند از مراجعه به حاکمان طاغوت نهی فرموده است؛ پس رجوع‌شان به آن حاکمان جایز نیست. پرسیدم: پس چه کنند؟ امام فرمود: «ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً فاتی قد جعلته علیکم حکماً فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکم الله و علینا رد و الراد علینا الراد علی الله و هو علی حد الشکر بالله»؛ بنگرند به کسی که از میان شما حدیث ما را روایت می‌کند و در حلال و حرام ما نظر دارند و احکام ما را می‌دانند،

باید به حکم او رضایت دهند - به او رجوع کنند - همانا من او را برای شما حاکم قرار دادم، پس اگر طبق حکم ما حکم صادر کند و از وی پذیرفته نشود، به حکم خداوند بی‌اعتنایی شده و سخن ما ردّ شده، ردّ سخن ما عین ردّ سخن خداست و آن در حدّ شرک به خدا و کفر است (حرملی، ۱۳۵۸: ۹۹/۱۸).

بحث دلالت حدیث

اگر در دلالت این حدیث شریف به نکات زیر دقت شود، ولایت مطلقه فقیه به وضوح اثبات گردد: یکی آنکه امام(ع) شیعیان را - بل همه مسلمانان - از مراجعه به حاکمان طاغوت منع فرمود و سخن خود را مستند به کلام خدا نمود؛ بنابراین رجوع به حاکمان طاغوت جایز نیست و معنی سخن آنست که باید به حاکمان الهی رجوع کنند؛ دو دیگر آنکه رجوع به فقیهان جامع شرایط را واجب کرد که جمله‌های «عرف احکامنا»: جمیع احکام ما را بدانند و «فلیرضوا به حکما»: باید به حکم او تن دهند، مفید این معنی است. بدیهی است که جمله «عرف احکامنا» دالّ بر اجتهاد مطلق فقیه است و اجتهاد مطلق شرط ولایت فقیه است که بدون آن ولایتی بر مسلمان نخواهد داشت؛ نکته سوم آن که طبق این حدیث، فقیه جامع شرایط بی‌تردید نایب امام(ع) است و حکم او عین حکم امام و عین حکم خداوند است و ردّ سخن چنین فقیهی عین کفر و شرک به خداست؛ اما در ذیل حدیث فرمود: «آتی قد جعلته علیکم حاکماً فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخفّ بحکم الله ... و هو علی حدّ الشریک بالله». دلالت بخش آخر حدیث بالاتر از ظهور است، بل که نصّ است. شایان توجه آنکه اگر کسی بگوید: این حدیث در باب حکم قضاة است نه حاکم اسلامی و ربطی به ولایت فقیه ندارد. پاسخ این اشکال آن است که حدیث را از صدر تا ذیل باید در نظر گرفت. اولاً امام در صدر حدیث از رجوع به حاکمان طاغوت منع فرموده آن‌گاه مراجعه به فقیه واجد شرایط را واجب نمود و سرانجام ردّ سخن او را عین ردّ سخن معصوم و سخن خدا دانست؛ ثانیاً رجوع به قضاة تحت نفوذ حاکمان طاغوت موضوع ندارد؛ چون وقتی رجوع به خود حاکمان ظالم ممنوع باشد به طریق اولی رجوع

جامع الشریاط نافذ است: فی غیبة الامام ینفذ قضاء الفقیه الجامع للشرائط و ینبغی الترافع الیه و حکمه حکم المنصوب من قبل الامام (ع) (همان: ۶۶/۳). بدیهی است که در زمان غیبت معصوم (ع) قضاوت قاضی تحت نفوذ حاکم ستمگر برای مردم واجب الاتباع نیست؛ پس حکومت باید الهی باشد تا مردم حکم قاضی را بپذیرند و بدو رجوع نمایند.

سپس شهید اول می نویسد: اگر دو فقیه از حیث فقاہت مساوی باشند باید به فقیه عدل رجوع شود و حکم او پذیرفته گردد و نباید به خاطر تعدد فقیهان حکم الهی معطل بماند (همان: ۶۸).

شهید ثانی در شرح سخنان محقق حلی در باب امر به معروف گوید: فقیه جامع الشریاط در زمان غیبت معصوم (ع) و در حال تقیّه، حتی تحت سلطه حاکمان جور نیز باید حدود الهی را اجرا نماید. در این شریاط فقیه که تحت سلطه حاکم ظالم است، باید به نیت نیابت از معصوم حدود الهی را اجرا کند. سپس فرمود: این مطلب با تمسک به مقبوله عمر بن حفصه اثبات می شود و طبق مضمون آن فقط فقیه جامع الشریاط بر مردم ولایت دارد (همان: ۱۰۷/۳ و ۱۰۸). نکته قابل توجه در سخنان شهید ثانی آنست که ولایت فقیه در زمان غیبت با وجود سلطان جائز نیز نافذ است؛ بنابراین، با مفهوم اولویت، در حکومت شرعی حاکم اسلامی به طریق اولی حکم فقیه نافذ خواهد بود.

شیخ جعفر کاشف الغطاء (متوفی ۱۲۲۸ هـ.ق) در مبحث جهاد می نویسد: اگر امام (ع) حضور داشته باشد که زعامت جامعه اسلامی را به عهده می گیرد و گرنه فقیه جامع الشریاط به عنوان نایب عام امام (ع) باید عهده دار حکومت جامعه اسلامی باشد: «النائب العام من المجتهدین الأفضّل فالأفضّل» (کاشف الغطاء، بی تا: ۲۹۰/۴).

سپس فرمود: اگر به فرض فقیه توانایی وجود نداشت، بر هر مسلمان مدیر مدبر لازم است که زعامت حکومت اسلامی را به عهده گیرد و اطاعت وی بسان اطاعت مجتهد جامع الشریاط واجب خواهد بود و هر که او را عصیان نماید گویی امام (ع) را عصیان کرده است (همان: ۲۹۱).

سخن کاشف الغطاء بسان سخن شهید ثانی در حدّ اعلاّی اثبات ولایت فقیه است که برای انسان فرهیخته روشن است. ملا احمد نراقی (متوفی ۱۲۴۵ هـ.ق)، بعد از کاشف الغطاء، فقیه

کم نظیر شیعی است که ولایت مطلقه فقیه را به معنی کامل کلمه با استناد به آیات و احادیث به اثبات رسانده است. وی در کتاب عوائد الایام با استناد به دهها حدیث معتبر و آیات قرآن ولایت مطلقه فقیه را اثبات فرمود که ذیلاً به برخی از احادیث مورد استناد وی اشارت می‌شود:

توقیع امام عصر (عج) که فرمود: *أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا؛* امام حسین (ع) فرمود: *أَنَّ مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ؛* امام صادق (ع) فرمود: *الْعُلَمَاءُ وَرِثَةُ الْأَنْبِيَاءِ؛* امام کاظم (ع) صادر شده است که: *«أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حِصُونَ الْإِسْلَامِ»؛* پیامبر اکرم فرمودند: *«الْفُقَهَاءُ أَمْنَاءُ الرَّسْلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا، عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَسَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي»* (نراقی، ۱۳۶۵: ۱۷ تا ۲۳).

وی بعد از نقل هر حدیث در سند و دلالت آن به طور مفصل و مستدل بحث فرمود و ولایت مطلقه فقیه جامع شرایط را به اثبات رسانده است. آن‌گاه با استناد به حدیث بسیار طولانی از امام رضا (ع) به بیان فلسفه ولایت فقیه پرداخت که امام (ع) فرمودند: اگر پیشوای الهی و حافظ دین همراه حکومت الهی، در کار نباشد، دین و مذهب از میان خواهد رفت و بدعت‌های ناروا از جانب ملحدان جای احکام الهی را خواهد گرفت (همان: ۲۴)؛

آن‌گاه در باب حدود ولایت فقیه فرمود: طبق احادیث مذکور که در سند و دلالت‌شان بحث شد، در جمیع اموری که معصوم (ع) در راستای اجرای احکام الهی ولایت داشته و دارد، فقیه نیز دارای همان ولایت است مگر آنکه موردی با ادله شرعی از این عموم و اطلاق خارج شده باشد. این امر به قدری واضح است که افراد درس ناخوانده نیز آن را می‌فهمند تا چه رسد به عالم و دانشمند (همان: ۲۸).

میرزا حسن صاحب جواهر (متوفی ۱۲۶۶ ه.ق.)، این فقیه بی نظیر شیعی بعد از نراقی در این باب داد سخن داد و ولایت را در اوج خود به اثبات رساند است. وی در باب امر به معروف جواهر الکلام ذیل سخنان محقق حلّی که فرموده بود: *يَجُوزُ لِلْفُقَهَاءِ الْعَارِفِينَ إِقَامَةَ الْحُدُودِ فِي حَالِ غِيَبَةِ الْإِمَامِ (ع) كَمَا لَهُمُ الْحُكْمُ بَيْنَ النَّاسِ وَيَجِبُ عَلَى النَّاسِ مُسَاعَدَتِهِمْ*. بر فقیهان جامع شرایط اقامه حدود الهی در زمان غیبت امام (ع) جایز است بدان سان که حکم راندن میان مردم و ویژه ایشان است و بر مردم واجب است که ایشان را یاری دهند؛ گفت: بدان سان که مساعدت معصوم (ع) برای اقامه

حدود الهی و حکمرانی، بر مردم واجب است، مساعدت فقیه جامع شرایط نیز واجب است. این مطلب قول مشهور بل که سخن جمیع فقیهان بزرگ شیعه است: «لَا أُجَدُّ خِلَافًا إِلَّا مَا يُحْكِي عَنِ الْبَعْضِ وَلَمْ تَتَحَقَّقْهُ بَلْ لَعَلَّ الْمُتَحَقِّقَ خِلَافَهُ»؛ هیچ مخالفی نیافتم جز نقل قول برخی فقها که در آن باب تحقیق کافی انجام ندادم که در صورت تحقیق خلاف این نقل ثابت می‌شود (همان: ۳۹۴/۲۱).

سپس فرمود: احادیث بسیاری دالّ بر ولایت مطلقه فقیه است؛ مثل حدیث مقبوله عمر بن حنظله که امام صادق (ع) در آن حدیث شریف فقیه جامع شرایط را به حکومت منصوب فرمود و ردّ سخن او را در حدّ ردّ سخن معصوم و خدا دانست که نتیجه‌اش شرک به خدا و کفر است؛ تویح مبارک امام زمان (ع) که در مورد قبول جمیع فقیهان شیعه است. امام (ع) در آخر آن حدیث فرمود: فقیهان حجّت من هستند، یا خلیفه من هستند: فَأَنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ، فَأَنَّهُمْ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ. دلالت این حدیث نیز بر ولایت مطلقه فقیه بسیار روشن است. مضاف بر این‌ها، حدیث نبوی است که پیامبر فرمودند: أَنَّهُمْ كَانِبَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ، دلالت این حدیث نیز بسیار روشن می‌باشد که مؤید دیگر احادیث است. طبق فرموده پیامبر اکرم (ص)، همان‌سان که یوسف، داوود و سلیمان حکومت تشکیل دادند، فقیهان نیز باید حکومت الهی را تشکیل دهند. و نیز حضرت علی (ع) گفتند که پیامبر فرمود: هر که حدّی از حدود الهی را تعطیل کند با خدا دشمنی کرده است (همان: ۳۹۴ تا ۳۹۶)؛ سپس در باب حدود ولایت فقیه فرمود: «يُظْهِرُ عَدَمَ الْفَرْقِ بَيْنَ مَنَاصِبِ الْإِمَامِ (ع) أَجْمَعِ بَلْ يُمَكِّنُ دَعْوَى الْمَفْرُوعِيَّةِ عَنْهُ بَيْنَ الْأَصْحَابِ قَالَ الْمُحَقِّقُ الْكُرْكِيُّ: اتَّفَقَ أَصْحَابُنَا عَلَى أَنَّ الْفَقِيهَ الْعَادِلَ الْجَامِعَ لِشُرَائِطِ الْفَتْوَى نَائِبٌ مِنْ جَانِبِ الْإِمَامِ (ع) حَالِ الْغَيْبَةِ فِي جَمِيعِ مَالِ النَّبَايَةِ مَدْخُلٌ»: فرقی میان جمیع منصب‌های حکومتی معصوم و فقه جامع شرایط در کار نیست؛ بلکه می‌توان گفت که این مطلب مفروغ عنه است و کسی در آن اختلافی ندارد. محقق کرکی فرمود: این مطلب اجتماعی است و کسی در وحدت اختیارات فقیه در حال غیبت امام (ع) با اختیارات خود امام (ع) شکی ندارد؛ چون فقیه نایب امام (ع) است (همان: ۳۹۶).

نکته مهمّ و قابل توجه آنکه به نظر این فقیه بزرگ، اگر فقیه، جامع شرایط نباشد؛ یعنی

از حیث علم و تقوا در او اشکالی باشد، صدور حکم یا فتوا از جانب او جایز نیست و هیچ ولایتی بر مردم ندارد. بخشی از سخنان وی چنین است: *ثُمَّ مِنَ الْمَعْلُومِ كَمَا لَا يَجُوزُ الْحُكْمُ إِلَّا لِلْفَقِيهِ الْجَامِعِ الشَّرَائِطِ لَا تَجُوزُ الْفَتْوَى إِلَّا لَهُ* (همان: ۴۰۳).

در آخر فرمود: *فمن الغریب وسوسة برخی از مردم در این امر است گویی کسی که همه ادله، شگفت از شک و وسوسه برخی از مردم در این امر است گویی کسی که ولایت فقیه را قبول ندارد چیزی از مزه فقه را نچشیده است* (همان: ۳۹۷).
و آخرین سخن وی آن است که البته برخی از مناصب از این عمومات خارج شده که ویژه حضور معصوم است مثل جهاد ابتدائی (همان).

دیدگاه امام خمینی (ره) - امام خمینی (ره) در باب ولایت فقیه دیدگاهی بسان نراقی و صاحب جواهر دارد؛ اما در دو کتاب «حکومت اسلامی» و «البیع» ولایت مطلقه فقیه جامع الشرائط را با استناد به عقل و آیات و روایات معتبر به اثبات رسانید. حضرت امام (ره)، دو شرط اساسی برای فقیه ذکر می‌کند و می‌فرماید: حاکم اسلامی پس از شرایط عامه مثل عقل و تدبیر باید دارای دو شرط باشد: یکی علم به قوانین الهی یعنی باید مجتهد مطلق باشد؛ دودیدگر باید دارای صفت عدالت باشد (همان: ۵۱).

فی‌الجمله، امام خمینی جهت اثبات ولایت فقیه به جمیع روایاتی که نراقی و صاحب جواهر بدانها استناد کرده‌اند، استناد فرمود؛ مثل توقیع مبارک امام عصر (عج)؛ مقبوله عمر بن حنظله - که به این دو حدیث تأکید خاص دارند؛ احادیث نبوی که پیامبر اکرم (ص) فقیهان را در آن احادیث خلیفه خود معرفی فرموده است و ... (همان: ۶۴ تا ۱۰۱، امام خمینی ره، ۱۳۶۳: ۲/۶۶۱).

امام خمینی (ره) در آخر مباحث ولایت فقیه فرمود: *«فتحصل مما مرّ ثبوت الولاية للفقهاء من جانب المعصومین علیهم السلام فی جمیع ما ثبت لهم الولاية فیه من جهة كونهم سلطاناً للامة فلا بدّ للاخراج من هذه الكلّية من دلیل»* از مجموع سخنان ما، ثبوت ولایت فقیه حاصل آمد؛ فی‌الجمله، جمیع ولایت معصومان علیهم السلام از آن جهت که حاکم امت اسلامی هستند، برای فقیه جامع الشرائط نیز ثابت می‌شود (همان: ۲/۴۸۸). نکته شایان ذکر در مورد امام خمینی (ره) آن است که این

فقیه الهی بعد از معصومان تنها فقیهی بود که به لطف خداوند توانست حکومت ولایت فقیه را تحقق بخشد و به جمیع ثنوری‌های این مباحث عینیت دهد.

جایگاه ولایت فقیه در حکومت اسلامی

کوتاه سخن آنکه جایگاه ولایت فقیه در حکومت اسلامی، همان جایگاه رسول اکرم و حضرت علی (ع) است که مدت کوتاهی حکومت اسلامی را تشکیل دادند و احکام الهی را اجرا فرمودند. پیامبر اکرم پایه‌گذار و علت محدثه بود، امام علی (ع) ادامه دهنده حاکمیت پیامبر اکرم و علت مبقیه بود. فقیه نیز در این کار نایب معصوم در استمرار و ابقاء حاکمیت الهی است. علی (ع) وقتی به حکومت رسید اکثر قوانین اسلامی از جای خود به انحراف کشیده شده بود. آن حضرت در این باب فرمود: *أَلَا وَإِنِّي لَبِيتُكُمْ قَدَعَدَاتٍ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّكُمْ*: بدانید که گرفتاری شما در باب حکومت به شکل جاهلیت بازگشته است (سیدرضی، ۱۴۱۵ق: خطبه ۱۶).

بعد از شهادت حضرت امیر، با نیرنگ و خدعه‌های حاکمان منافق مسلمان‌نما امام حسن (ع) برکنار و شهید شد و امام حسین (ع) نیز به شهادت رسید و از آن زمان به بعد بنی امیه و بنی عباس به نام حکومت اسلامی آنچه خواستند کردند. اگر کسی در زندگی سیره امام حسین (ع) مطالعه کند بفهمد که آن جناب برای اجرا و تشکیل حکومت الهی قیام فرمود، امام حسین (ع) در بخشی از وصیت‌نامه خود به برادرش محمد حنفیه فرمود: *أَتَى لَمْ أُخْرَجِ إِشْرَاءً وَلَا بَطْرًا وَلَا مَفْسَدًا وَلَا ظَالِمًا وَأَمَّا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَى أَرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدَى*: من برای امر به معروف و نهی از منکر خروج کردم و مقصودم ادامه سیره جدم رسول خدا بود نه به عنوان خودخواهی و مفسده‌گر و ستمکار (مجلسی، ۱۳۸۷: ۳۹۲/۴۴) و نیز هنگامی که حرّ ریاحی از حرکت آن حضرت ممانعت کرد، آن جناب فرمودند: *أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا؛ أَيَا نَمِي بَيْنِيْدُ كِهْ بَهْ حَقِّ عَمَلِ نَمِيْ كَرْدِدْ وَ اَزْ بَاطِلِ جَلُوْگِیْرِی نَمِيْ شُوْدْ، مَن دَرِ اَیْنِ حَالِ مَرگِ رَا جِزْ سَعَادَتِ وَ زَنْدَگِیِ بَا سَتْمَگِرَانِ جِزْ مَالَلَتِ نَمِيْ بَیْنِمِ (هَمَان: ۴۲۱).*

چنان‌که از سیره امام حسین و دیگر امامان (ع) بر می‌آید همه‌شان در پی تشکیل و ادامه

حکومت الهی بوده‌اند؛ لیکن در اثر نادانی جامعه آن روزگاران و توطئه‌های ستم‌پیشگان موفق به تشکیل و استمرار حکومت الهی نشدند. استمرار حکومت الهی مقید به زمان خاصی نیست؛ بنابراین، فقیهان جامع شرایط که منصوب از جانب معصوم هستند باید در زمان غیبت معصوم (ع) قیام به تشکیل و استمرار حاکمیت الهی در روی زمین نمایند و هیچ‌گزینه دیگری جز فقیهان، جهت استمرار حکومت خدا در زمان غیبت امام (ع) در کار نیست. ملا احمد نراقی در ارتباط با جایگاه فقیه در زمان غیبت معصوم (ع) گفت: خداوند متعال، به حکم عقل جهت استمرار حکومت الهی در زمان غیبت معصوم باید کسی را تعیین کرده باشد که این شخص طبق نصوص و ظهورات روایات جز فقیه جامع شرایط کس دیگری نیست (نراقی، ۱۳۶۵: ۳۰). امام خمینی (ره) نه تنها حکومت پادشاهان را نامشروع می‌دانست؛ بلکه حکومت جمیع حاکمان بنی‌امیه، بنی‌عباس و مانند آنها را نیز نامشروع می‌دانست. این فقیه بزرگوار بر این باور بود که قیام فقیه جهت تشکیل و استمرار حکومت الهی بسان قیام امام حسین (ع) و ادامه راه اوست. اینک به بخش‌هایی از سخنان وی اشاره می‌شود: باید دانست که مسئله جدایی سیاست از دین خواست استعمارگران است، سنت و روش پیامبر اکرم (ص) دلیل روشنی بر لزوم حکومت الهی است؛ مگر زمان پیامبر (ص) دین از سیاست جدا بود. به حکم عقل و شرع آنچه در زمان حیات پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) لازم بود پس از ایشان و در همه زمان‌ها نیز لازم است (امام خمینی، ۱۳۴۴-۲۰). سپس فرمود: اگر فقیه واجد شرایطی به پا خاست و حکومت تشکیل داد، همان ولایتی را دارد که رسول اکرم و دیگر معصومان در امر اداره حکومت داشتند؛ به دیگر بیان معصومان علیهم السلام و فقیهان عادل و وظیفه دارند که از تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام و خدمت به مردم استفاده نمایند (همان: ۶۰-۵۵).

سرانجام امام خمینی (ره) جهت اثبات مطلب به فرمایش‌های امام رضا (ع) تمسک جست و گفت: امام رضا (ع) فرموده است: محال است که خداوند احکام و قوانین مورد نیاز مرد مرا جعل نفرموده باشد و مجری قانون را -حاکم الهی- تعیین نکرده باشد:

لَمْ يَجْزِ فِي حِكْمَةِ اللَّهِ أَنْ يَتْرَكَ الْخَلْقَ مِمَّا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْهُ (امام خمینی، ۱۳۶۳: ۴۶۳).

آخرین نکته در باب ولایت فقیه، آنکه در صورت تعدد فقیهان واجد شرایط تشکیل حکومت و استمرار آن به عهده کدامشان خواهد بود. در پاسخ این پرسش باید گفت که اولاً این سخن، فرضی بیش نیست چون فقیه عادل تالی تلو معصوماست و همانسان که هیچ‌گاه بین پیامبران و امامان متعدد در زمان واحد، مشکلی در تشکیل حکومت و استمرار آن درکار نبوده، میان فقیهان نیز در این باب مشکلی رخ نخواهد داد.

لیکن پاسخ علمی این پرسش آن است که در چنین شرایطی، تشکیل یا استمرار حکومت اسلامی به عهده آن فقیهی است که روی کرد مردمی بیشتر از دیگران دارند؛ چنان که در زمان امام خمینی (ره) مردم ایران مستقیم در خیابان‌ها آمدند و بیعت با آن جناب را اعلام نمودند و در زمان مقام معظم رهبری (مد ظله العالی) نیز این روی کرد مردمی توسط مجلس خبرگان رهبری بارها به منصفه ظهور آمد؛ علاوه بر آن مردم ایران در راه‌پیمایی‌های متعدد خود با مقام معظم رهبری (مد ظله العالی) تجدید بیعت نمودند.

حضرت علی (ع) روی کرد مردمی را شرط حکومت دانست و فرمود: «أولاً حُضُورِ الْحَاضِرِ وَ قِيَامِ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقَارُوا عَلَى كُفَّةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبِ مَظْلُومٍ لِأَثْمِ حَبْلِهَا عَلَى غَارِبِهَا». اگر با وجود روی کرد مردم، قیام حجت خدا جهت تشکیل حکومت لازم نمی‌بود و خداوند با وجود این شرایط از عالمان دین تعهد تشکیل حکومت نگرفته بود تا با حاکمیت الهی بر پرخوری ستمگر و گرسنگی مردم پایان دهند و به آن رضا ندهند، ریسمان شتر حکومت را به کوهانش می‌افکنم (سید رضی، ۱۴۱۵ق: خطبه ۳). از سخنان حضرت امیر به وضوح دانسته می‌شود که با وجود روی کرد مردمی، بر عالمان دینی تشکیل حکومت، یک واجب شرعی است که تکلیف الهی به مرحله تنجر و فعلیت رسیده است.

نتایج مقاله

۱- تشکیل حکومت الهی برای اجرای احکام و حدود خدای متعال از زمان بعثت پیامبر اکرم به دست مبارک او واجب و لازم بود و با توجه به جاودانگی دین مبین اسلام به حکم و شرع و عقل تا قیام قیامت، استمرار آن واجب است.

۲- در زمان غیبت معصوم (ع) اجرای قوانین، احکام و حدود الهی به هیچ وجه نباید تعطیل شود و به حکم عقل و شرع فقط فقیه جامع شرایط حق تشکیل حکومت و اجرای حدود الهی را دارد. بدیهی که رویکرد مردمی به جانب یک فقیه دارای شرایط تکلیف شرعی را برای او فعلیت و تنجز می‌بخشد و تشکیل و استمرار حکومت الهی بر او واجب فعلی می‌شود.

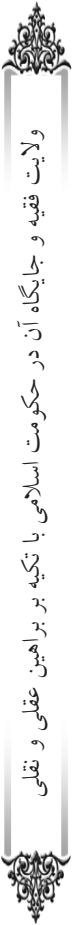
۳- ولایت فقیه جهت اجرای قوانین و حدود الهی بسان ولایت معصوم (ع)، مطلق می‌باشد، با این تفاوت که او فقط مجری احکام الهی و دستورهای معصومان علیهم السلام می‌باشد؛ چون او نایب و حجّت امام (ع) است؛ بنابراین، جمیع اختیارات معصوم (ع) در جهت اجرای احکام الهی را داراست جز مواردی که با ادله شرعیّه خارج شده باشد.

منابع

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- خمینی، سید روح الله (۱۳۴۴)، حکومت اسلامی.
- ۳- _____ (۱۳۶۳)، کتاب البيع، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- ۴- ابن ادريس محمد بن منصور (۱۳۶۸)، السرائر لتحرير الفتاوى، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- ۵- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۸۶)، المفردات فی غریب القرآن، لبنان بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۶- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۳۵۸)، وسائل الشیعة، تهران: انتشارات المكتبة الاسلامیة.
- ۷- سید رضی (۱۴۱۵ق)، نهج البلاغه، مصحح: صبح صالح، دارالاسوه.
- ۸- سید مرتضی علی بن حسین (۱۳۷۳)، الانتصار، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- ۹- شهید اول، محمد مکی عاملی (۱۳۷۵)، الدروس الشرعیة فی فقه الامامیة، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- ۱۰- شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی، (۱۳۷۱)، مسالک الأفهام الی تنقیح شرائع الاسلام، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- ۱۱- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۴۵)، المبسوط فی فقه الامامیة، تهران: انتشارات المكتبة المرتضویة.
- ۱۲- علامه طباطبائی، محمد حسین (۱۳۸۸)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: احیاء الکتب الاسلامیة.
- ۱۳- علامه مجلسی، محمد باقر (۱۳۸۷)، بحار الانوار، لبنان بیروت: نشر الامیره.
- ۱۴- قرشی سید علی اکبر (۱۳۵۲)، قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الاسلامیة.
- ۱۵- کاشف الغطاء، جعفر بن خضر (بی تا)، کشف الغطاء، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۱۶- مصطفی اعتمادی (۱۳۷۷)، شرح معالم، قم: مكتبة المصطفوی.



- ۱۷- مظفر، محمدرضا (بی تا)، اصول الفقه، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- ۱۸- نجفی، میرزا محمد حسن (۱۳۱۸)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تهران: دار الکتب السلامیه.
- ۱۹- نراقی، ملا احمد (۱۳۶۵)، حدود ولایت حاکم اسلامی (ترجمه عوائد الایام) نشر تبلیغات وزارت ارشاد.



Governorship of jurist and it's position in the Eslamic Government based on Rational Reasons and narrations (Holy Quran and Traditions).

*Mohammad Hosein Bayat*¹

Abstracts

In this paper, Essence of Jurist's Guardianship and it's position in forming and continuing of Eslamic Government is studied. The Writer by virtue of denotion of Quranic Verses and Traditions and based on Rational Reasons, has proved The basic position of Guardianship of Jurist about formation of Eslamic Government and Executing of all of theological laws in The Time of disappearance of Emam (blessing of god be upon him) In a word, Prophethood of the Holy prophet was the main cause of appearance of Eslamic Government and being of Holy Emams after prophet until martyrdom of Emam askari (The eleventh emam), is cause of continuation of Eslam and Eslamic Government, this great responsibility in the time of disappearance of Holy Emam became the main duty of The Jurists how have The necessary qualifications .therefore, Guardianship and Government of Jurist is The only way that prevents from vacation of Islamic laws.

Keywords: Guardianship , Guardian, Master, Jurisprudence, Jurist and Eslamic Government.

1). Associate professor, Allameh Tabataba'i University.